

# اسلوب معادله در شعر

دکتر حسین خسروی

## چکیده

مطلب معقول (پیش مصرع) که نظر شاعر است معمولاً در مصراع اول آورده می‌شود و مطلب محسوس در مصراع دوم. اما همیشه این طور نیست و گاه جای آن‌ها عوض می‌شود. شاعران سبک هندی به مصراع‌ی که نظر شاعر را در بردارد، پیش مصرع و به شاهد یا نمونه‌ی حسی آن مصرع برجسته می‌گفتند.

شعر فارسی در عصر صفوی با نام سبک هندی یا سبک اصفهانی شناخته می‌شود. یکی از ویژگی‌های بارز شعر این دوره اسلوب معادله است. میزان استفاده از این ویژگی آن قدر زیاد است که می‌توان در هر صفحه از دیوان شاعران آن عهد نمونه‌هایی از آن یافت.

اسلوب معادله آن است که شاعر در یک مصراع مطلب مورد نظر خود را بیان کند سپس برای اثبات نظر خود، در مصراع دیگر مثالی محسوس برای آن بیاورد. مطلب معقول که نظر یا ادعای شاعر است معمولاً در مصراع اول آورده می‌شود و مطلب محسوس در مصراع دوم. اما همیشه این طور نیست و گاه جای آن‌ها عوض می‌شود.

پیش از سبک هندی، در سبک‌های خراسانی، آذربایجانی و عراقی نیز اسلوب معادله دیده می‌شود. این ویژگی اختصاص به شعر ندارد و در متون نثر فارسی از جمله کلیله و دمنه نیز نمونه‌هایی از آن وجود دارد.

## کلیدواژه: سبک هندی، اسلوب معادله، محسوس و معقول. تشبیه مرکب

## مقدمه

شعر فارسی در عهد صفوی با نام سبک هندی یا سبک اصفهانی شناخته می‌شود. «این مکتب از اوایل قرن یازدهم هجری تا اواسط قرن دوازدهم به مدت ۱۵۰ سال در ادبیات فارسی رواج داشته است.» (شمیسا ۱۳۷۴: ۲۸۴) یکی از ویژگی‌های بارز شعر این دوره اسلوب معادله است. میزان استفاده از این ویژگی آن قدر زیاد است که در هر صفحه از دیوان شاعران آن عهد نمونه‌هایی از آن دیده می‌شود.

اسلوب معادله آن است که شاعر در یک مصراع مطلب مورد نظر خود را بیان کند سپس برای این که خواننده نظرش را بپذیرد در مصراع دیگر مثالی محسوس برای آن بیاورد.

مثال:  
**اظهار عجز پیش ستمگر ز ابلهی است**  
**اشک کباب باعث طغیان آتش است**  
در این بیت مصراع اول معقول و مصراع دوم محسوس است.  
**ریشه‌ی نخل کهنسال از جوان افزون تر است**  
**بیش تر دل‌بستگی باشد به دنیا پیر را**  
در این بیت مصراع اول محسوس و مصراع دوم معقول است.  
به این نکته هم باید توجه داشت که مطلب معقول (پیش مصرع) به تنهایی چندان ارزشی ندارد چون مطلبی است که (مانند مشبه) به ذهن هر کسی خطور می‌کند و روزانه هزاران نمونه از آن در گفتگوهای بین افراد رد و بدل می‌شود:

- به کار دنیا نمی‌شود اعتماد کرد.
- ستمگران زود به مکافات اعمال خویش می‌رسند.
- از افراد دلتنگ هم می‌توان مستفیض شد.
- صبر کن اوضاع به تر می‌شود.
- تو نباید مرا در چنین موقعیتی تنها می‌گذاشتی.
- به امید دیگران نیاش.
- هر چه بکوشی نمی‌توانی بیش تر از روزی خود به دست بیاوری.
- با تلاش زیاد می‌توان بر مشکلات غلبه کرد.
- مهر و وفا از بین رفته است.
- در زیر این آسمان دل خوش پیدا نمی‌شود.

آنچه به پیش مصراع ارزش می‌بخشد مشبّه‌به یا معادلی است که شاعر برای آن پیدا می‌کند و زیبایی و خیال‌انگیزی بیت در رابطه‌ای است که بین دو طرف معادله یا دو طرف تشبیه شکل می‌گیرد. مثلاً شاعر می‌خواهد بگوید: «لب‌بستن و خاموش بودن باعث شد من از گزند دشمنان نجات یابم.» این مطلب هیچ جنبه‌ی شاعرانه‌ای ندارد و هر کسی می‌تواند آن را بگوید و کلاً شعر محسوب نمی‌شود. هنر شاعر این است که بتواند، با استفاده از شباهت، از طبیعت پیرامون خود معادلی برای آن بیابد. مثلاً ببیند در کجا ممکن است «لب‌بستن» باعث نجات کسی یا چیزی شود و بالاخره با زحمت کم یا بسیار به این معادل حسی می‌رسد: «اگر ماهی دهانش بسته باشد، گرفتار قلاب نمی‌شود.»

مرحله‌ی بعدی این است که این دو مطلب را در دو مصراع بریزد و با رعایت وزن و قافیه و احیاناً ردیف، بیت هندی را بنا کند؛ کاری که صائب کرده است:

**مهر خاموشی حصارى شد ز کج فهمان مرا**

**ماهی لب بسته را اندیشه از قلاب نیست (صائب)**

مثال دیگر:

فقر آدمی را دیوانه می‌کند (با: سرانجام فقر دیوانگی است / از شدت نداری دارم دیوانه می‌شوم و...)

این مضمون ممکن است هر روز در جوامع مختلف و به شکل‌های گوناگون شنیده شود و به هر حال تازگی ندارد و خیال‌انگیز نیست. اما شاعر در بیت زیر با استفاده از شباهت این مضمون را با طبیعت ارتباط داده و به آن غنا بخشیده است. می‌گوید: فقر ماهی‌ی دیوانگی است، همچنان که درخت بید از بی‌حاصلی مجنون شده است. (بید مجنون)

**در حقیقت تنگدستی ماهی دیوانگی است**

**در چمن، بید از غم بی‌حاصلی مجنون شود (کلیم)**

ستمگران زود به مکافات اعمال خویش می‌رسند = شعله‌ی آتش سرانجام خاکستر نشین می‌شود.

**سرکشان را فکند تیغ مکافات ز پای**

**شعله را زود نشانند به خاکستر خویش (حزین)**

از افراد دل‌تنگ هم می‌توان مستفیض شد = درون غنچه، هم رنگ هست و هم بو (غنچه‌ی دل‌تنگ هم مثل گل از رنگ و بو برخوردار است.)

**در جیب غنچه، بوی بهارست و رنگ هم**

**بی‌فیض نیست گوشه‌ی دل‌های تنگ هم (بیدل)**

پریشانی که باقی می‌ماند این است که کدام مصراع تقدم دارد؟ یعنی شاعر ابتدا مطلب معقول را می‌سازد سپس برای آن معادل حسی می‌یابد، یا روند کار بر عکس است؟ باید گفت که هر دو صورت قضیه ممکن و محتمل است. بستگی دارد که کدام یک زودتر به ذهن او رسیده باشد. مثلاً شاعری می‌بیند «سایه به زمین می‌خورد و حتی روی سنگ می‌افتد ولی نمی‌نالد»، تصمیم می‌گیرد برای این نمونه‌ی حسی مضمونی بسازد؛ می‌گوید: اگر زمانه تو را به خاک انداخت، شکوه مکن؛ نمی‌بینی سایه بر خاک می‌افتد و نمی‌نالد؟

### از سختی زمانه، لب شکوه وا مکن

**بر سنگ اگر چو سایه بیفتی صدا مکن (غنی کسمیری)**

شاعری دیگر با خود می‌اندیشد که «بی‌توجهی به دنیا، آسودگی خاطر را برایش به ارمغان آورده است». تصمیم می‌گیرد این اندیشه را در قالب یک بیت پیاده کند. اما بیت مثل ترازو دو کفه دارد، در کفه‌ی مقابل چه بریزد؟ فعلاً مطلب معقول آماده شده: «او دنیای بی‌ارزش را داده است و آسایش خاطر را خریده». حال باید موردی را یافت که در آن فردی، چیزی گران‌بها را به بهایی اندک خریده باشد. او این آیه را به یاد آورده می‌آورد: «و شروه بثمان بخص دراهم معدوده و كانوا فیه من الزاهدین» (یوسف: ۲۰) و این گونه مطلب محسوس یا شاهد را هم می‌یابد: مالک، یوسف را به بهایی اندک از برادران خرید.

**گذشتم از سر دنیای دون، آسوده گردیدم**

**به سیم قلب از اخوان خریدم ماه کنعان را (صائب)**

### اسلوب معادله چه خاصیت‌هایی دارد؟

الف- استفاده از حکمت تجربی عامیانه؛ یعنی گوینده به وسیله‌ی اسلوب معادله، نظر خویش را که نوعی کلی‌گویی عامیانه است، مستند و علمی جلوه می‌دهد. او شعر می‌دهد و برای این که خواننده شاعرش را بپذیرد به جای استدلال، مثال می‌زند.

شاعری می‌گوید: «آدمی در اواخر عمر پیش‌تر به دنیا می‌چسبد». اما چرا و به چه دلیل این حرف را می‌زند؟ آیا برای اثبات مدعای خود دلیل و برهان هم دارد؟ آیا از پیران و زندگی آن‌ها مستندات هم ارائه می‌کند؟ نه! او فقط مثال می‌زند و چون مثالش محسوس و تجربه‌شده است، خواننده هم در احساسی مشترک نظر او را می‌پذیرد. شاعر می‌گوید: آدمی در آخر عمر خود پیش‌تر به دنیا می‌چسبد، همچنان که خواب در پایان شب پیش‌تر می‌چسبد.

**آدمی پیر چو شد حرص جوان می‌گردد**

**خواب در وقت سحرگاه گران می‌گردد (صائب)**

\*\*\*

شاعری دیگر می‌گوید: «انسان‌های افتاده را نمی‌توان از یکدیگر تشخیص داد». اما چرا؟ به کدام دلیل؟ آیا او در باره‌ی این عدم تشخیص و چگونگی آن توضیح می‌دهد؟ نه؛ این شاعر هم فقط مثال می‌زند و چون مثالش کاملاً ملموس و پذیرفتنی است، در نتیجه خواننده ادعای او را می‌پذیرد: سایه‌ی افراد سیاه‌پوست و سفیدپوست وقتی روی خاک می‌افتد قابل تشخیص نیست. پس انسان‌های افتاده را هم نمی‌توان از یکدیگر باز شناخت!

**نتوان شناخت مردم افتاده را ز هم**

**در سایه‌ی سفید و سیاه، امتیاز نیست (ناظم هروی)**

\*\*\*

اگر کسی بگوید: «در جامعه، افراد بالادست در پریشانی به سر می‌برند، ولی طبقات پایین در آسایش هستند»؛ شاید کم‌تر کسی سخن او را باور کند. مگر این که گوینده با شواهد روشن و طی بحثی مستوفی در زمینه‌های اقتصاد، جامعه‌شناسی، روانشناسی و مقولاتی از این دست،

ادعای خود را ثابت کند. حال ببینیم کسی که این تر را ارائه داده چگونه به تشریح دیدگاه خود می‌پردازد و از آن دفاع می‌کند:  
**زبردست اضطراب و زبردست آسودگی دارد**  
**دو شاهد بر کلام من دو سنگ آسیا باشد (غنی)**

\*\*\*

- دنیا جای نشستن نیست.

- چرا؟

- بین سرو ننشسته است!

**معموره‌ی امکان نبود جای نشستن**

**استادگی سرو از آن است در این باغ (صائب)**

در اسلوب معادله به جای توضیح یا تعلیل (بیان علت)، از تمثیل استفاده می‌شود. دلیل این امر آن است که شاعر و مخاطب او هر دو ذهنیتی ساده‌انگارانه دارند و به همین سبب به جای تعلیل به تمثیل متوسل می‌شوند:

تر: زبردستان در پریشانی و زبردستان در آرامش هستند.

تعلیل یا توضیح:.....

تمثیل (به جای تعلیل): در آسیاب، سنگ زبرین مدام می‌چرخد ولی سنگ زیرین آرام است.

\*\*\*

تر: دنیا جای نشستن (آسایش) نیست.

تعلیل:.....

تمثیل یا شاهد: درخت سرو همیشه ایستاده است.

اما شاعرانی که ذهنی فلسفی دارند برای اقناع مخاطب خود، این گونه اظهار نظرها را با توضیح و تعلیل همراه می‌سازند:

**شاد زی با سیاه چشمان شاد**

**که جهان نیست جز فسانه و باد (رودکی)**

این بیت رودکی ساختاری دو جزئی دارد:

الف- توصیه: شاد باش.

ب- تعلیل: چون جهان مثل افسانه پوچ و مثل باد زودگذر است.

**وقت سحر است، خیزای مایه‌ی ناز**

**نرمک نرمک باده خور و چنگ نواز**

**کانه‌ها که به جاینند نپایند بسی**

**و آنان که شدند کس نمی‌آید باز (خیام)**

در این رباعی ساختاری سه قسمتی دیده می‌شود:

الف- توصیف: وقت سحر است.

ب- توصیه: خیزای مایه‌ی ناز / نرمک نرمک باده خور و چنگ نواز

ج- تعلیل: کانه‌ها که به جاینند نپایند بسی / و آنان که شدند کس نمی‌آید باز

(امروز را خوش باش و عیشِ نقد را به فراداها موقوف نکن، چون عمر کوتاه است و تمدید یا تجدید نمی‌شود.)

**نوبهار است، در آن کوش که خوشدل باشی**

**که بسی گل بدمد باز و تو در گل باشی (حافظ)**

توصیف: نوبهار است.

توصیه: در آن کوش که خوشدل باشی.

تعلیل: که بسی گل بدمد باز و تو در گل باشی.

**نوش کن جام شراب یک منی**

**تا بدان بیخ غم از دل بر کنی (حافظ)**

می بنوش تا غم‌ها را از بین ببری.

**طی این مرحله بی‌همره‌ی خضر مکن**

**ظلمات است، بترس از خطر گمراهی (حافظ)**

بدون پیر سلوک مکن، چون گمراه می‌شوی.

اگر کلام رودکی، خیام و حافظ را به شیوه‌ی شاعران سبک هندی

در آوریم، با چنین مطالبی رو به رو خواهیم شد:

می بنوش، چون فلان گیاه از قطرات باران می‌نوشد.

خوش باش، چون بهمان حشره خوش است.

از دنیا بپر، بین پرند می‌پرد.

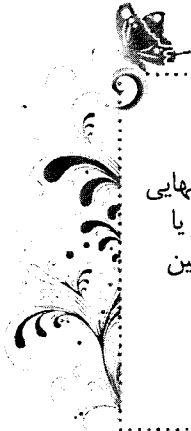
در دنیا بخز، بین خزنده می‌خزد.

و قس علی‌هذا...

**ب- کمک به ایضاح مطلب**

خاصیت دیگری که در این شیوه وجود دارد، روشنگری و کمک به فهم

مطلب معقول است. ممکن است مصراع معقول به تنهایی برای خواننده



ممکن است مصراع معقول به تنهایی

برای خواننده قابل درک نباشد و یا

لااقل فهم آن دشوار باشد. در چنین

مواردی مصراع محسوس نقش

راهنما و مفسر را بر عهده دارد.

قابل درک نباشد و یا لااقل فهم آن دشوار باشد. در چنین مواردی مصراع

محسوس نقش راهنما و مفسر را بر عهده دارد.

فرض کنید کسی از بیدل بپرسد: «به سبب خودداری ما، وحدت،

تهمت‌آلود دویی شده» یعنی چه؟

بیدل می‌گوید: با ذکر مثالی توضیح می‌دهم:

تا فرد بیرون آب ایستاده، تصویرش در آب می‌افتد و دوگانگی پدید

می‌آید. اما این فرد اگر «خود» را در آب بیفکند (از خود بگذرد) دویی از

بین می‌رود؛ پس....

و در این جا شنونده می‌گوید: بله، بله، متوجه شدم. متشکرم.

**وحدت، از خودداری ما، تهمت‌آلود دویی است**

**عکس در آب است، تا استاده‌ای بیرون آب (بیدل)**

**ظلمت ما را فروغ نور وحدت جاذب است**

سایه از خود می‌رود آخر به طَرْفِ آفتاب (بیدل)

سپهر، مردمِ دون را کند خریداری

بخیل، سوی متاعی رود که ارزان است (ناظم هروی)

ج- در اسلوب معادله معمولاً رابطه‌ی تشبیهی بین دو مصراع وجود دارد.

البته از ادات تشبیه خبری نیست و دو مصراع کاملاً مستقل به نظر می‌رسند، اما بین آن دو، تشبیه مرکب وجود دارد. مثال:

مشبه: اشک ریختن مظلوم باعث سرکشی و سخت‌گیری بیش‌تر از طرف ظالم می‌شود

مشبه به: اشک ریختن کباب باعث طغیان آتش می‌شود.

ادات: محذوف است.

وجه شبه: افزایش اشک ریختن از یک طرف و افزودن بر سوزش از طرف دیگر

ریشه‌ی نخل که‌نسال از جوان افزون‌تر است

بیش‌تر دل‌بستگی باشد به دنیا پیر را

مشبه: پیرها بیش‌تر از جوان‌ها به دنیا چسبیده‌اند.

مشبه به: درخت که‌نسال با ریشه‌های بیش‌تری به زمین چسبیده.

(ریشه‌های درخت که‌نسال بیش‌تر از ریشه‌های یک نهال است.)

جهان به جنگ فکنده است تاجداران را

خروس بازی این پیر را تماشا کن

مشبه: جهان به جنگ فکنده است تاجداران را

مشبه به: پیرمرد یا پیرزنی که خروسان جنگی را به جان هم انداخته است.

ادات: ندارد

وجه شبه: پیری که عده‌ای را به جان هم انداخته است.

مرا به کوی تو دلگرمی شراب آورد

که ریگ بادیه را سوی باغ، آب آورد (سلیم طهرانی)

شراب مرا به سوی تو آورد؛ همچنان که آب، ریگ را سوی باغ می‌آورد.

د- در اسلوب معادله همچنان که قبلاً اشاره شده هر دو مصراع یک

مطلب را بیان می‌کنند، به همین جهت می‌توان گفت دو مصراع قابل

انطباق بر یکدیگر هستند؛ یعنی خواننده از دو مصراع چیزی می‌فهمد که

از یک مصراع نیز قابل فهم است. از این جاست که گفته شده قالب شعری

مسلط در شعر سبک هندی، مصراع است (نک: شمیس ۱۳۷۴: ۲۸۸)

یک شهر فتنه بر سر راهم نشسته است

صد برق در کمین گیاهم نشسته است (ناظم هروی)

سینه صافان را غم محنت‌کشان بیش از خود است

آب می‌نالد از آن باری که بر دوش پل است (دانش مشهدی)

مهر خاموشی حصاری شد ز کج‌فهمان مرا

ماهی لب بسته را اندیشه از قلاب نیست (صائب)

غبار خط تو از دل به هیچ باب نرفت

خط غبار به افشاندن از کتاب نرفت (صائب)

هر جا نبود شرم، به تاراج رود حُسن  
ویران شود آن باغ که بی‌در شده باشد (صائب)

انتظار فیضِ عشق از خامی خود می‌کشم  
چوب‌تر را سعی آتش دیر روشن می‌کند (بیدل)

سرکشان را فکنند تیغ مکافات ز پای  
شعله را زود نشانند به خاکستر خویش (حزین)

در جیب غنچه، بوی بهارست و رنگ هم  
بی فیض نیست گوشه‌ی دل‌های تنگ هم (بیدل)

جهان به جنگ فکنده است تاجداران را  
خروس بازی این پیر را تماشا کن (سلیم طهرانی)

اسلوب معادله اغلب دو طرف دارد که هر کدام در یک مصراع قرار دارند؛ اما گاهی معادله‌ی سه وجهی هم دیده می‌شود؛ یعنی اسلوب معادله با سه طرف:

به غیر شبنم اشک از بهار عمر نماند

به جاست نقطه‌ی چند از کتاب خنده‌ی صبح

- از بهار شبنم بر جا مانده است.

- از عمر اشک (حسرت) باقی مانده.

- از کتاب نقطه به جا مانده.

(از عمر اشک حسرت بر جا مانده، همچنان که از بهار شبنم بر جا بماند، همچنان که از کتاب چند نقطه باقی بماند.)

سابقه‌ی اسلوب معادله

در این‌جا باید متذکر شد که این شیوه خاص سبک هندی نیست و در

دوره‌های پیش از آن، در بین شاعران سبک‌های خراسانی، آذربایجانی و

عراقی هم مورد استفاده بوده است و حتی بعضی نویسندگان نیز از آن

بهره جسته‌اند. آنچه باعث شده این شیوه در سبک هندی به یک ویژگی

مهم تبدیل شود، بسامد بالا و فراوانی آن است؛ به گونه‌ای که در هر

صفحه از دیوان شاعران این دوره مواردی از آن دیده می‌شود. ذیلاً مواردی

از اسلوب معادله در اشعار متقدمین نقل می‌شود:

از مردم بداصل نخیزد هنر نیک

کافور نخیزد ز درختان سپیدار (منوچهری دامغانی)

خواج‌های بزرگوار بزرگ است نزد ما

وز ما بزرگ‌تر به بر خسرو خطیر

فرقان به نزد مردم عامه بود بزرگ

لیکن بزرگ‌تر به بر مردم بصیر (منوچهری دامغانی)

حاسدم گوید: چرا تو خدمت خسرو کنی؟

روبهان را کرد باید خدمت شیر عرین (منوچهری دامغانی)

بیت دوم (با لف و نشر):

شرب عزلت ساختی، از سر بئر آب هوس

باغ وحدت یافتی، از بن بکن بیخ گیا

با قطار خوک در بیت المقدس پی منه

با سپاه پیل بر درگاه بیت الله میا

و:

دشمنند این ذهن و فطنت را حریفان حسد

منکرند این سحر و معجز را رفیقان ریا

حسن یوسف را حسد بردند مثنی ناسپاس

قول احمد را خطا گفتند جوقی ناسزا

د- همچنین او گاهی چند مثال محسوس را در دو سه بیت پشت سر

هم می آورد. در سه بیت زیر برای مصراع نخست، سه مثال محسوس ذکر

کرده است:

گر برفت آبروی، ترس برفت

گله مُرد و غم شبان برخواست

کاروان منقطع شد از در شهر

رصد از راه کاروان برخواست

اشتر اندر وحل به برق بسوخت

باج اشتر ز ترکمان برخواست

معقول: (تا کنون نگران بودم که آبرویم نرود) حالا که آبرویم ریخته شد،

دیگر بیم و ترسی ندارم.

محسوس ۱: گله از بین رفت و دیگر چوپان چیزی ندارد که نگران آن باشد.

محسوس ۲: رفت و آمد کاروان قطع شد و از این پس نیازی به وجود

رصد (نگهبان) نیست.

محسوس ۳: شترهای ترکمان مردند و پرداخت مالیات از عهده‌ی او

برداشته شد.

منبع

۱- بیدل دهلوی ۱۲۷۱، دیوان، چ سوم، به کوشش حسین آهی، تهران: فروغی

۲- حافظ، شمس الدین محمد ۱۲۶۷، دیوان، به تصحیح محمد قزوینی و قاسم غنی،

چ ۱، تهران: اساطیر

۳- خاقانی، افضل الدین بدیل ۱۲۶۸، دیوان، چ ۳، به تصحیح ضیاء الدین سجادی، تهران: زوار

۴- رودکی، جعفر بن محمد ۱۲۷۷، دیوان اشعار، به اهتمام ی. بر گینسکی، چ دوم، تهران: نگاه

۵- سعدی ۱۲۶۲، کلیات، چ سوم، به تصحیح محمد علی فروغی، تهران: امیر کبیر

۶- شفیعی کدکنی، محمدرضا ۱۲۶۸، شاعر آینده‌ها، چ ۲، تهران: آگاه

۷- شمس لنگرودی ۱۲۷۲، سبک هندی و کلیم کاشانی، چ سوم، تهران: مرکز

۸- شمیسا، سیروس ۱۲۷۴، سبک شناسی شعر، تهران: فردوس

۹- صائب تبریزی ۱۲۶۶-۷۰، دیوان، به تصحیح محمد قهرمان، تهران: علمی و فرهنگی

۱۰- گزیده اشعار، به انتخاب و شرح جعفر شعار و زین العابدین مؤتمن، تهران: بنیاد

۱۱- ۱۲۸۴، برگزیده اشعار صائب و... به کوشش محمد قهرمان، تهران: سمت

۱۲- صفا، ذبیح اله ۱۲۶۸، تاریخ ادبیات در ایران، چ سوم، تهران: فردوس

۱۳- معین، محمد ۱۲۶۲، فرهنگ فارسی، تهران: امیر کبیر

۱۴- منوچهری دامغانی ۱۲۶۳، دیوان اشعار، چ پنجم، تصحیح محمد دبیر سیاقی،

تهران: زوار

بیت بالا از قصیده‌ای است که منوچهری در شکایت از حسودان و دشمنان خود سروده و در آن به نحو بارزی از اسلوب معادله استفاده کرده است. تاکتیک او در این قصیده این است که انتقادات شاعر مخالف خود را یکی یکی مطرح می‌کند و چون پاسخی خردپذیر و قانع‌کننده برای آن‌ها ندارد، در رد این انتقادات به اسلوب معادله متوسل می‌شود.

(نک: منوچهری دامغانی ۱۳۶۳: ۸۰-۷۹)

کامجویان را ز ناکامی چشیدن چاره نیست

بر زمستان صبر باید طالب نوروژ را (سعدی)

چون رسیدی بر در «لا»، صدر «لا» جوی، از آنک

کعبه را هم دید باید چون رسیدی در منا (خاقانی)

فرسوده دان مزاج جهان را به ناخوشی

آلوده دان دهان مشعبد به گندنا (خاقانی)

اسلوب معادله در شعر خاقانی نسبت به شاعران معاصر او بسامد بیش‌تری دارد و همین موضوع باعث شده عده‌ای به اشتباه ریشه‌ی سبک هندی را به خاقانی برسانند. اما وجود یک ویژگی مشترک به تنهایی نمی‌تواند به اشتراک سبک تفسیر شود.

گفتنی است که خاقانی در استفاده از اسلوب معادله چهار روش دارد:

الف- اسلوب معادله در دو مصراع یک بیت (روشی که در سبک هندی دنبال شد).

بوی راحت چون توان برد از مزاج این دیار؟

نوشدارو چون توان جست از دهان اژدها؟

و:

فتراک عشق گیر، نه دنبال عقل؛ از آنک

عیسیت دوست به، که حواریت آشنا

ب- اسلوب معادله در دو بیت متوالی؛ یعنی بیت نخست حاوی مطلب

معقول است و بیت بعد مطلب محسوس را در بر دارد.

مرا از اختر دانش چه حاصل؟

که من تاریکم، او رخشنده اجزا

چه راحت مرغ عیسی را ز عیسی؟

که همسایه‌ست با خورشید عذرا

و:

جان شد، این جا چه خاک بیزد تن؟

کایخوردش ز خاکدان برخاست

جامه‌ی گازر آب سیل ببرد

شاید از درزی از دکان برخاست

ج- بیت نخست حاوی دو مطلب معقول است و دو مطلب محسوس در